

اخلاق بهک



قطب‌نمای مسیر اخلاق و تربیت

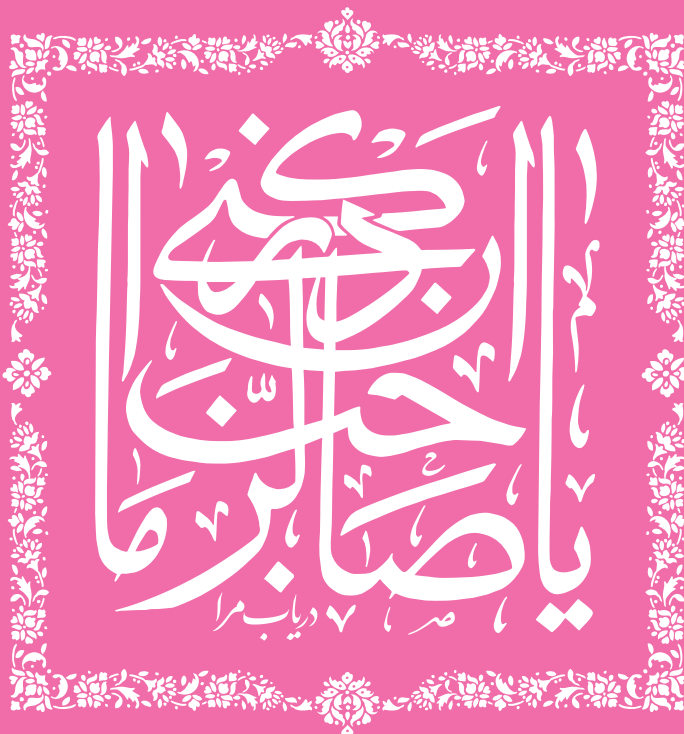
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق بهک



قطب‌نمای مسیر اخلاق و تربیت

اَلْعِثْمَةُ
اَلْحَبْرُ
اَلْبَرُّ
بَادِمِ بَرِّ



آیت الله ناصری رحمته الله از استادشان آیت الله سید محمد کشمیری رحمته الله درخواست می‌کنند تا اسم اعظم را به ایشان بیاموزد. ایشان می‌فرماید: «اگر اسم اعظم را می‌خواهی، از نام مبارک صاحب الزمان غفلت مکن. اسم اعظم، همان جمله یا صاحب الزمانِ اَغْثَنِی، یا صاحب الزمانِ اُذْرِکْنِی است.»

اقل الخلیفه فی الزمان



مجالس ناصری

مواعظ اخلاقی و تربیتی حضرت آیت الله ناصری رحمه الله علیه

بنیاد علمی فرهنگی هاد

۱۴۰۲

اخلاق بهک

قطب‌نمای مسیر اخلاق و تربیت



سرشناسه	ناصری دولت‌آبادی، محمدعلی، ۱۴۰۱-۱۳۰۹.
عنوان و نام پدیدآور	مجالس ناصری: مواظظ اخلاقی و تربیتی حضرت آیت‌الله ناصری رحمته محمدمسلم گوهرجویی؛ زیرنظر بنیاد علمی فرهنگی هاد.
مشخصات نشر	قم: موسسه فرهنگی هنری دارالهدی، انتشارات خلق، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	۲۲۰ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۸۱۶-۳۹-۵
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. [۲۱۷] - ۲۲۰.
عنوان دیگر	مواظظ اخلاقی و تربیتی حضرت آیت‌الله ناصری رحمته .
موضوع	ناصری دولت‌آبادی، محمدعلی، ۱۴۰۱-۱۳۰۹. -- وعظ
شناسه افزوده	گوهرجویی، محمدمسلم، ۱۳۷۰-
شناسه افزوده	بنیاد علمی فرهنگی هاد
رده بندی کنگره	BP۱۰/۵
رده بندی دیویی	۲۹۷/۰۸
شماره کتابشناسی ملی	۹۳۹۱۸۸۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیبا

مجالس ناصری

مواظظ اخلاقی و تربیتی حضرت آیت‌الله ناصری رحمته

تحقیق و تدوین: محمدمسلم گوهرجویی

ناشر: انتشارات خُلُق | شمارگان: ۲۰۰۰

مدیر هنری: محمد مهدی حججی

تمام حقوق محفوظ است.



انتشارات خُلُق

قم، خیابان صفائیه، کوچه ۲۳، پلاک ۸، انتشارات خُلُق

۰۹۱۲۳۵۱۳۸۷۲ - ۰۲۵۳۷۷۳۷۴۲۹

فهرست

پیشگفتار.....	۱۳
زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله ناصری (ره).....	۱۴
مقدمه.....	۱۷
مجلس انسان.....	۱۹
بهترین استعداد.....	۱۹
دو عنصر وجودی انسان.....	۲۰
حالات نفس.....	۲۳
کنترل نفس.....	۲۵
نور واحد.....	۲۵
لزوم رعایت نظم.....	۲۸
نیم متر برف.....	۲۹
آدم شو!.....	۲۹
روزمزد نباشیم.....	۳۱
مجلس علم.....	۳۳
حیاتِ جان.....	۳۳
حقیقت علم.....	۳۴
فضیلت علم.....	۳۵
غذای روح.....	۳۷
نیت طالب علم.....	۳۹
هدف از تحصیل علم.....	۴۰
زیربنای علوم.....	۴۲



۴۳	علم نافع.....
۴۴	علم یا ثروت.....
۴۵	تمام العلم.....
۴۷	کدام علم حافظ است؟.....
۴۸	علم بی عمل.....
۴۹	طبل توخالی.....
۴۹	غوره نشده مویز شدی.....
۴۹	آداب و نحوه تحصیل علم.....
۵۲	یاد باد آن روزگاران یاد باد.....
۵۳	مجلس تقوا
۵۳	دو بال پرواز.....
۵۴	تقوا حیات بخش روح.....
۵۴	تربیت توحیدی.....
۵۵	تصمیم بر بندگی.....
۵۷	دست به عصا.....
۵۷	مراقبت از چشم و زبان.....
۵۸	تیر شیطان.....
۶۰	تیغ دولبه.....
۶۵	دستورالعمل حفظ زبان.....
۶۵	عصای موسوی.....
۶۶	غرق نور.....
۶۶	یک حرف بس است.....
۶۷	شرط قبولی عمل.....
۶۸	بسازید!.....
۶۹	چلّه تابستان.....
۷۱	مجلس تواضع
۷۱	تواضع، رمز صعود.....



۷۲	 علامت بزرگی
۷۴	 حق استاد
۷۴	 ادب استاد
۷۵	 غبطه
۷۵	 بی‌لم سلمان
۷۷	 مجلس تهذیب
۷۷	 معانی و مراتب تهذیب و تزکیه
۸۱	 تقدّم تهذیب بر تعلیم
۸۳	 دو قدم
۸۵	 مروارید در صدف‌ها
۸۸	 تجارت واقعی
۸۸	 فَذَكِّرْ إِنَّ نَفْعَتِ الذِّكْرِی
۹۰	 توجه و رسیدگی به روح
۹۰	 روش تزکیه
۹۱	 هر سخن جایی...
۹۲	 زینت باشیم
۹۳	 این راهش نیست
۹۵	 خانه‌تکانی
۹۸	 نقشی آینه
۱۰۳	 مجلس حرکت
۱۰۳	 ارکان ترقی و تعالی
۱۰۸	 ۲. توسّل و توجه به حضرت بقیة الله
۱۰۹	 قرب، غایت آفرینش
۱۱۱	 ابر فرصت‌ها
۱۱۲	 حُسن ظن به مؤمنین، دستورالعملی سلوکی
۱۱۵	 گنج در گنج
۱۱۸	 پاشنه آشیل حرکت



۱۱۹	لزوم مباحثهٔ معراج السعاده
۱۲۱	مجلس رزق
۱۲۱	رزق و ریز
۱۲۲	رزق لایحتمسب
۱۲۴	اعتکاف
۱۲۷	مجلس سربازی
۱۲۷	سمت پیامبری
۱۲۸	نقشهٔ راه
۱۳۳	هدف از طلبگی
۱۳۴	زمان ازدواج
۱۳۵	شهر سحر
۱۳۶	اندر مصائب طلبگی در قدیم
۱۳۸	توصیه‌هایی به طلاب
۱۳۹	ظاهر طلبه
۱۳۹	زیر ذره‌بین
۱۴۰	خودکرده را تدبیر نیست
۱۴۳	مجلس حوزه
۱۴۳	حوزهٔ علمیه، امتداد حرکت انبیاء
۱۴۴	اعلام موضع بی‌طرفی
۱۴۵	درمان درد بی‌طرفی
۱۴۵	شاگرد زرتنگ
۱۴۹	مجله دهر
۱۴۹	رأس‌المال
۱۵۲	جنگ با خدا و امام
۱۵۲	فصل جوانی
۱۵۳	آفت جامعهٔ امروز
۱۵۴	وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ



۱۵۶ ماه من

۱۵۹ ماه سلوک

۱۶۱ ماه عشق و ایثار

۱۶۱ حضور حاضر

۱۶۳ المیزان

۱۶۷ **مجلہ توسل**

۱۶۷ امام رحمت

۱۶۸ حلّ المشاكل

۱۶۹ ابن السبیل

۱۶۹ دست خدا

۱۷۰ توسل بہ حضرت حجت

۱۷۱ صنّار سبزی

۱۷۳ اشک و امتحان

۱۷۷ **مجلس توبہ**

۱۷۷ تسلیم و توجہ

۱۷۸ انواع گناہ

۱۸۰ طُرق انابہ

۱۸۲ اقرارنامہ

۱۸۳ **مجلس عمل**

۱۸۳ رازِ عمل

۱۸۵ دعوتِ عملی

۱۸۶ افضل الاعمال

۱۸۸ عصائرُ حضور

۱۹۳ عمل پردر دسر

۱۹۵ **مجلس دعا**

۱۹۵ سلاحِ مؤمن

۱۹۷ دعایِ اول



مجلس عفو ۱۹۹

گذشت ۱۹۹

خاکروبی ۲۰۰

مجلس ذکر ۲۰۳

یادِ یار ۲۰۳

روزها فکر من این است و ۲۰۵

دوست واقعی ۲۰۶

کمال همنشین! ۲۰۷

امتحان ۲۰۷

مجلس حلم ۲۱۱

زینت علم ۲۱۱

کتابنامه ۲۱۷



امیرمؤمنان علی علیه السلام

جَالِسُ الْعُلَمَاءِ يَزِدُّدُ عِلْمُكَ وَيَحْسُنُ آدَبُكَ وَتَزُكُّ نَفْسُكَ^۱

با علما همنشین باش، تا دانشت فزونی یابد، ادب‌ت نیکو گردد و جان‌ت پاک شود.

پیشگفتار

در زمانه‌ای هستیم که آلودگی‌های فناورانه، علاوه بر آلودگی آب‌وهوا، فطرت‌های پاک را نیز با مخاطره و اضطراب مواجه کرده‌اند. در این زمانه بهره‌گیری از عالمان ربانی که با دو بال علم و تقوا به آسمان معارف راه یافته و از آنجا تحفه‌هایی بی‌مانند به ارمغان آورده‌اند و سیراب شدن از چشمه زلال علم و موعظه آنان، بسی گوارا و حیات‌بخش است. از آنجا که هم‌نشینی با چنین عالمانی، چه از جانب عموم علاقه‌مندان و چه از جانب خود آن عالمان بزرگوار، همیشه مقدور و میسر نیست، یکی از راه‌های بهره‌گیری از آن بزرگواران، انس با آثار آنان است. چگونه چنین نباشد و حال اینکه جان‌های نورانی آنان سبب شده است، قلم و بیان‌شان نیز نور بیفشاند و راه بنماید. مجموعه پیش‌رو که دربردارنده آثار بیانی و بنانی حضرت آیت‌الله ناصری رحمته الله است، در همین راستا تدوین و ارائه می‌شود تا راهی باشد برای کسب فیض از محضر آن عالم بزرگوار.

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۰، ح ۹۷۹۱؛ عبون الحکم، ص ۲۲۳، ح ۴۳۵۰.



زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله ناصری رحمته‌الله علیه

عالم خودساخته و عاشق دل‌باخته، حضرت آیت‌الله ناصری رحمته‌الله علیه، در سال ۱۳۰۹ شمسی در دولت‌آباد اصفهان دیده به جهان گشود و در سال ۱۴۰۱ شمسی، در اصفهان دیده فرو بست. خانواده ایشان بهره‌مند از علم و تقوا بود و پدرش، حاج شیخ محمدباقر، عالمی زاهد و وارسته و اهل عبادت بود که از محضر عالمانی گران‌سنگ، همچون آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی و حاج‌آقارحیم ارباب رحمته‌الله علیه بهره‌های فراوان علمی و عملی برده بود.

مرحوم حاج شیخ محمدباقر برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مهاجرت کرد و بدین‌سان، برای آیت‌الله ناصری که در آن زمان، چهارده سال داشت، فصلی نو و برگی زرین از دفتر زندگی‌اش رقم خورد. پس از دو سال اقامت در جوار امیر مؤمنان، علی رحمته‌الله علیه، مادر به دیدار حق شتافت و در جوار حرم مولایش آرام گرفت. یک سال پس از رحلت مادر، پدر به ایران بازگشت و فرزند هفده‌ساله خود را به امیر مؤمنان رحمته‌الله علیه سپرد. پدر پیش از ترک نجف، از برخی عالمان ربانی خواست فرزندش را از یاد نبرند و در غیاب وی، به تربیتش اهتمام ورزند. جوار حضرت امیر رحمته‌الله علیه و ارتباط با عالمان وارسته، بهترین زمینه را برای رشد و ترقی معظم‌له فراهم کرد و ایشان نیز از این فرصت و موقعیت، به بهترین شیوه بهره بردند. برخی از استادان سطوح عالی ایشان عبارت بودند از: آیات عظام، امام خمینی، خویی، سید عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی و میرزاهاشم آملی رحمته‌الله علیه.

ایشان در دوران اقامت در نجف اشرف، در اخلاق و معنویت نیز از محضر عالمانی ربانی و انسان‌هایی وارسته، همچون آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی، سید محمد کشمیری، حاج شیخ عباس قوچانی، حاج شیخ محمد کوفی و حاج عبدالزهره گرعاوی رحمته‌الله علیه بهره‌های فراوان بردند. حضرت آیت‌الله ناصری



پس از سالیانی توشه‌اندوزی در محضر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به امر استاد خود، مرحوم آیت‌الحق سید محمد کشمیری، به ایران بازگشتند و در دولت آباد اصفهان، به تربیت نفوس مستعد، تدریس فقه و اصول و تفسیر و نیز اقامه نماز جماعت و پاسخ‌گویی به نیازهای گوناگون مردم مشغول شدند.

مجالس وعظ ایشان، محضر معرفت و معنویت و نیز سازنده و مؤثر بود، به‌ویژه اینکه در کلامشان عشق به یار غایب از نظر، حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام موج می‌زد و هنگام ذکر و یاد حضرتش، عنان اختیار از کف داده و اشک و آه را چاشنی سفره کلامشان می‌کردند. آیت‌الله ناصری دل‌داده آن حضرت بودند و پیوسته از او می‌گفتند. ترجیع‌بند کلام ایشان این بود: «در هر حال، یابن‌الحسن را فراموش نکنید»، «روزانه برای سلامتی حضرت صدقه دهید»، «هر روز، نماز امام‌زمان علیه السلام بخوانید» و «برای فرج آن عزیز سفرکرده دعا کنید». این‌ها از سفارش‌های همیشگی آیت‌الله بود که خود نیز به آن‌ها عمل می‌کرد. خدا ایشان را رحمت و امثالشان را در جامعه اسلامی مان فراوان کند.

مرکز پژوهشی اخلاق و تربیت اسلامی،

وابسته به بنیاد علمی فرهنگی دارالهدی

جعفر ناصری دولت‌آبادی

اخلاق پوهک



قطب‌نمای مسیر اخلاق و تربیت



مقدمه

پیامبر اکرم ﷺ:

أَلَا فَاعْتَنِمُوا مَجَالِسَ الْعُلَمَاءِ، فَإِنَّهَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَالْمَغْفِرَةُ، كَالْمَطَرِ مِنَ السَّمَاءِ، يَجْلِسُونَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مُذْنِبِينَ وَيَقُومُونَ مَغْفُورِينَ لَهُمْ، وَالْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُمْ مَا دَامُوا جُلُوسًا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَيَغْفِرُ لِلْعَالِمِ الْمُتَعَلِّمِ وَالنَّاظِرِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ^۱

آگاه باشید و مجالس علما را معتنم شمارید؛ که این مجالس، باغی از باغ‌های بهشت است. بر آنان [اهل این مجلس]، رحمت و مغفرت نازل می‌شود؛ همانند بارانی که از آسمان می‌بارد. آنان در برابر عالمان، گناهکار می‌نشینند و آمرزیده برمی‌خیزند. تا آن هنگام که نزد عالمان هستند، فرشتگان برای آنان آمزش می‌طلبند. خداوند به آنان نظر [ویژه] می‌کند و عالم و علم‌آموز و تماشاگر این مجلس و دوستدار آنان را می‌آمرزد.

با یک دریا تواضع، وارد مسجد می‌شد. هنگام ورودش ناخواسته برمی‌خاستیم و شیفته چهره‌ای می‌شدیم که یاد خدا را در دل‌ها تداعی می‌کرد. با نمازش ما را به معراج می‌برد و با کلامش قلب‌های مرده ما را زنده می‌کرد. خلاصه در این محضر، لحظه‌لحظه عبادت می‌کردیم و مغفرت یافته، خارج می‌شدیم؛ مگر نه

۱. حکمت نامه پیامبر اعظم ﷺ، ج ۱، ص ۴۸۴ به نقل از: جامع الأخبار، ص ۱۱۱، ح ۱۹۶.



آنکه رسول خدا ﷺ فرمود: «مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ؛ هَمْنَشِينِي بِأَعْلَمَاءِ عِبَادَتِ اسْت»^۱ و در حدیث ابتدای نوشتار، فرمود: «... در برابر عالمان، گناهکار می‌نشینند و آموخته‌برمی‌خیزند»^۲.

آری؛ در دقایق حضور در محضرش، گویی روی زمین نبودیم و در آسمان پرمی‌کشیدیم؛ بوی بهشت را حس می‌کردیم و ندای حق را با گوش جانمان می‌شنیدیم که: «نزد حبیبم نشستنی؛ به عزّت و جلالم سوگند، تو را در بهشت، همنشین او خواهم کرد و باکی نیست»^۳.

عالم ربانی و سالک الی الله، آیت‌الله محمد ناصری رحمه الله که گلی از بوستان عالمان مکتب اخلاقی نجف اشرف بود، اگرچه به لقای پروردگارش رسید و ما را در هجران و فراقش داغدار کرد، افاضات و اشراقاتش همچنان باقی است. و مجموعه حاضر با عنوان «مجالس ناصری»، بخشی از میراث محافل بهشتی این معلم اخلاق است که به همت یکی از فضیلتی حوزه علمیه قم تدوین شده و همزمان با برگزاری اولین همایش بررسی سیره و اندیشه اخلاقی، تربیتی و مهدوی آن بزرگوار، به زینت طبع آراسته شده و به محضر شما مشتاقان اخلاق و معنویت عرضه گردیده است.

امید است به واسطه روح عرشی آن عاشق دل‌باخته امام عصر رحمه الله مشمول توجهات و عنایات زاکیه آن حضرت قرار گیریم.

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۲۴.

۲. حکمت نامه پیامبر اعظم ﷺ، ج ۱، ص ۴۸۴ به نقل از: جامع الأخبار، ص ۱۱۱، ح ۱۹۶.

۳. أمالی صدوق، ص ۹۱، ح ۶۵.



مجلس انسان

بهترین استعداد

انسان استعداد دارد به بالاتر از این‌ها برسد. جوهره انسان عجیب است؛ لذا زمانی که خداوند انسان را خلق کرد، فرمود: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱. خدا ناز شست می‌خواهد که چنین موجودی را خلق کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

أَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۲

دنیا در وجود شماست. عالم کبیر را بر عالم صغیر^۳ تطبیق می‌کند. شما که اینجا نشسته‌اید یک عالمی هستید. قدر خودتان را بدانید. حالا من ندانستم و دیگر

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۱۷۵.

۳. عالم کبیر و صغیر دو اصطلاح در عرفان نظری هستند که البته از متون دینی قابل استنباط و استخراج هستند. مراد از عالم کبیر، عالم هستی و مراد از عالم صغیر، انسان است. فلاسفه، در وصف انسانی که به مرحله عقل بالمستفاد می‌رسد می‌گویند: «عالمی است بنشسته در گوشه‌ای».



پیر شدم و از کار افتاده‌ام. شما که اول جوانی هستید، خدا می‌داند عمرتان را از بین نبرید. این عمرتان حیف است. از جوانی‌تان سؤال می‌کنند. زمانی که من را در قبر گذاشتند از ناصری سؤال می‌کنند: «شَبَابُكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ»؛^۱ جوانی‌ات را در چه راهی پیر کردی؟ من چه بگویم؟ خدایا، در معصیت، در مخالفت با تو، [و در] غرور جوانی و نفهمی طی کردم. شما این جواب را ندهید و بگویید در اطاعت تو، در سربازی امام زمان. پروردگارا، من سرباز امام زمان علیه السلام بودم و اطاعت می‌کردم، نشر احکامات را می‌کردم. عزیز من، این را بگویند. حیف است این عمر شما که سرمایه ترقی و تعالی شماست، خدای ناخواسته از بین برود. شما مثل من نشوید. خدا کمکتان کند. ما جوان بودیم و نفهمیدیم باید چه کنیم. غفلت کردیم و گذشت. حالا هم که دیگر بر نمی‌گردد. هر چه هم می‌گوییم «لَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يُوَدُّ»^۲، هیچ خبری نیست، بر نمی‌گردد. الآن زمان فعالیت شماست، الآن زمان سرمایه‌اندوزی علم، تقوا و قرب به حق شماست.

دو عنصر وجودی انسان

حق سبحانه و تعالی در باطن انسان دو عنصر خیلی مؤثر قرار داده است؛ یعنی خلقت انسان بر این دو عنصر است: یکی عقل و دیگری نفس است. خداوند برای عقل جنود و لشکری قرار داده است و برای نفس هم لشکری.^۳ در باطن هر انسانی این دو لشکر قوی مشغول زد و خورد هستند. این می‌کشد و آن می‌کشد. عقل من را به طرف خودش می‌کشد، نفس هم به طرف خودش می‌کشد. همه این‌ها لشکر دارند. هر کدام از این‌ها ناصر و یاور دارند. انبیاء علیهم السلام آمدند که به عقل کمک کنند. شیطان نیز نفس را کمک می‌دهد. لشکرکشی و جنگ شروع

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۵.

۲. یعنی: «ای کاش، جوانی‌ام برگردد.»

۳. در روایات شریفه، جنود عقل و جهل داریم؛ لذا مراد حضرت آیت‌الله ناصری علیه السلام از نفس، نفس اماره است که جهل و جنودش ریشه آن هستند.



شد. در وجود ناصری جنگ بین الملل شروع شده است. این بکشند و آن بکشند. حالا ناصری چه کند؟ نمی‌داند. متحیر مانده است. آیا به طرف عقل برود یا به طرف نفس؟ نفس دائم جلوه می‌دهد: فلان چیز را ببین، فلان ماشین را ببین، فلان آپارتمان را ببین، فلان فرش را ببین، فلان زن را ببین. دائم تبلیغ می‌کند که این‌ها را ببین. عقل هم از آن طرف تبلیغ می‌کند که این‌ها ماندنی نیست، چهار صباحی بیش نیست، به دنبال حیات ابدی باش، مراتب توحید و ولایت را درست کن. او همین‌طور تبلیغ می‌کند و ناصری هم سردرگم مانده است که چه کند. غرض اینکه انسان دو دشمن بزرگ غیر از دشمن‌های بشری دارد: یک دشمن داخلی و یک دشمن خارجی دارد. این‌ها ناصری را رها نمی‌کنند. دشمن داخلی، نفس من است. دشمن خارجی هم شیطان است. البته خداوند انسان را تنها نگذاشته و به او دو ناصر و یاور هم داده است که یکی عقل است و داخلی و دیگری هم خارجی است که نبی اکرم و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام هستند. این دشمن داخلی خیلی قوی است و با دشمن خارجی متحد شده‌اند و ناصری را به طرف خودشان می‌کشند. حضرت حق در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۱ این نفس من به من دستور می‌دهد که اعمال سوء و ظلم و تعدی و خیانت و جنایت را انجام بده. امرش این است. به من امر می‌کند. مرحوم آخوند رحمه‌الله در کفایه مفصل فرموده است که امر، طلب عالی از دانی است. پس نفس مسلط بر من است و به من امر می‌کند که این کار را انجام بده: «أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ». این که من را به خلاف حق و دشمنی با حق و انبیاء و اولیاء امر می‌کند، این دشمن من است و حرفی در آن نیست و دشمن داخلی هم هست. این نفس از اسرار و نهان من مطلع است. کاملاً در مقابل حق لشکرکشی می‌کند، عقل را محکوم می‌کند.



در باب دشمن خارجی حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱. خطوه به معنای به دنبال رفتن است. در اعمال و رفتار و گفتار و کردارت شیطان را متابعت نکن، تبعیت از او نکن. دنبال او راه نیفت که هر چه گفت، بگویی چشم. حضرت حق می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾. شیطان از دشمنان ظاهر و هویدا و شناخته شده است. ظاهر و باطن معلوم است. شیطان که دشمن ظاهر و هویدای انسان است، قسم می‌خورد: به عزت و جلالت، تمام بندگان را اغوا می‌کنم: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾^۲. انسان باید مخلص شود، سپس مخلص. در روایت نبوی ﷺ می‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ»^۳. اما مخلصون نه، آن‌ها از خطر گذشته‌اند. سلمان و اباذر و مقداد و اویس و میثم و کمیل زمان هستند. این‌ها رها شده‌اند و شیطان هم از اینها مأیوس شده [است] و نمی‌تواند به هیچ راهی این‌ها را فریب دهد و به طرف خودش بکشانند. هدف انسان باید عالی باشد عزیز من! هدف را بالا بگیرید. از اولیای الهی و مقربین شوید. از حاملین علم اهل بیت (علیهم‌السلام) باشید. شمع‌های روشن اجتماع باشید. این، تحصیلی است؛ آن، عنایتی است.

هدف انسان باید عالی باشد عزیز من! هدف را بالا بگیرید. از اولیای الهی و مقربین شوید. از حاملین علم اهل بیت (علیهم‌السلام) باشید. شمع‌های روشن اجتماع باشید.

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۲. سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

۳. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸.



حالات نفس

انسان مُرکب از روح و بدن است و بنا بر نقلی که حقیقت هم همین است، چهار روح در وجود انسان است. متعارفِ علمای اخلاق و علم کلام، سه تا روح فرمودند. یکی از این ارواح را به نفس تعبیر می‌کنند و نفس هم چهار حالت دارد: نفس اماره، نفس لّوامه، نفس مطمئنه، نفس راضیه و مرضیه. این، حالات نفس است و باید دقت داشت که یک نفس است اما حالات متعدد دارد.

مرحله اول آن اماره است که در وجود انسان است و دشمن بسیار بزرگ اوست. انسانیت انسان به این است که عقل در وجود او حاکم باشد. این نفس اماره، دشمن بزرگ عقل است و همه انسان‌ها از او می‌ترسند. نفس عجیب موجودی در وجود انسان است و اوست که ادعای خدایی در وجود انسان می‌کند. تا این مرحله قدرت در خودش ایجاد می‌کند. ورزیده می‌شود. به این حد می‌رسد. به جایی می‌رسد که می‌گوید: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»^۱. نفس به آن جا می‌رسد. دشمن عجیبی است، این دشمن در وجود همه هست و ما را به هدف و خط شیطان دعوت می‌کند؛ ولو اینکه همه از شیطان می‌ترسند؛ لکن نه، شیطان کجا، نفس کجا. نفس به مراتب قوی‌تر از شیطان است. او دشمن داخلی است؛ [اما] شیطان دشمن خارجی است.

دشمن داخلی من را از پا درمی‌آورد، دشمن داخلی از دشمن خارجی دعوت می‌کند. او مهم است، دشمن داخلی خیلی مهم است. آیات قرآنی هم مؤید عرض من است: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۲. صریح قرآن است. «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»^۳؛ از شیطان متابعت نکنید. «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا». صریح قرآن است. کید و حيله‌گری شیطان خیلی

۱. سورة نازعات، آیه ۲۴.

۲. سورة نساء، آیه ۷۶.

۳. سورة بقره، آیه ۱۶۸.



ضعیف است. اما نفس، آقا، نفس عجیب است، او عجیب است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه آلاف التحية والثناء) فرمودند: «مَنْ خَالَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ غَلَبَ الشَّيْطَانَ»؛^۱ کسی که مخالفت نفس کند، شیطان مقهور او شده است. مغلوب شده است. شیطان کنار می‌رود. دیگر کاری از شیطان نمی‌آید. عمده، نفس است. نبی اکرم ﷺ در روایتی می‌فرمایند: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»؛^۲ بزرگ‌ترین دشمن‌های من، نفس من است که در وجود من است. «بَيْنَ جَنْبَيْكَ» است.

پس همه ما یک دشمن داخلی داریم که نفس ما باشد. ما را دعوت می‌کند به آنچه که برخلاف عقل است، آنچه که برخلاف دستورات انبیاء، اولیاء و ائمه است، آنچه که برخلاف است نفس ما را به او دعوت می‌کند. عقل، من را به ضوابط الهی، فرمایشات انبیاء، فرمایشات اهل عصمت و طهارت دعوت می‌کند. عقل من را به آن سری مطالب دعوت می‌کند. نفس من را برخلاف آن دعوت می‌کند؛ حالا هرچه که باشد. خلاف آنچه خدا گفته است؛ یعنی به یک معنا استاد شیطان است.

عرض کردم، یک کسی می‌خواست یک گناهی انجام بدهد، خیلی فکر کرد که چگونه این گناه را انجام دهد؛ تا اینکه یک چیزی نفس او تعبیه کرد و راهی برای او درست کرد و آن گناه را انجام داد. گناه را که انجام داد پشیمان شد. گفت لعنت خدا بر شیطان، عجب کاری کردم. شیطان گفت لعنت بر خود تو. این کاری که تو کردی اصلاً به فکر من نمی‌رسید. خدا می‌داند نمی‌فهمیدم. در فکر بودم که تو چه رقم می‌خواهی این کار را انجام بدهی؛ ولی تو این را انجام دادی.

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۳۸.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.



این است. از آیه همین استفاده می‌شود. روایات هم همین است. این دشمن داخلی ماست برادر من. آن چیزی که صد درصد سدّ راه همه برای رسیدن به درجات عالیه و مقامات رفیع‌ه است، نفس داخلی من است. این باید کنترل بشود. اگر این نفس لَوّامه و این نفس اماره، نفس مطمئنّه شد، چرا، راه دیگر باز است. وقتی که این نفس، من جمیع الجهات، کنترل شد، راه عقل باز است. من را به مراتب عالیه می‌رساند.

کنترل نفس

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۱. کید شیطان کم و ضعیف است. فریب دادن او و طُرُق انحراف شیطان ضعیف است؛ اما کید و طُرُق نفس خیلی عظیم است. اول باید این را کنترل کنیم؛ مخصوصاً طلبه‌ها؛ زیرا طالب علم کسی است که می‌خواهد حامل علوم الهی و انبیاء و اهل بیت علیهم‌السلام باشد. «الْعِلْمُ نُورٌ»^۲؛ خود علم نور است. اول باید منوّر شود و بعد منوّر؛ یعنی اینکه هادی و رهنما باشد. سیرِ اِلَیّ الله باشد. کسی که این هدف را دارد و می‌خواهد منوّر و منوّر شود، دیگر نباید از نفس تبعیت کند؛ بلکه برای رسیدن به هدف باید از علاقه‌مندان به ولایت باشد و خط خودش را مشخص کند. دو خط هم بیشتر نیست: خط الله و خط شیطان.

نور واحد

تمام این چهارده نور مقدس علیهم‌السلام، نور واحد هستند. قدرشان یکی است، علمشان یکی است، نورانیتشان یکی است، اعمال و رفتار و زهدشان یکی است. تمام این‌ها نور واحد هستند. اگر به چراغ‌های رنگی نگاه کنید، می‌بینید که رنگ‌ها

۱. سورة نساء، آیه ۷۶.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۶.



مختلف است؛ لکن نور، یکی است. اگر این ریشه‌ها را روشن کنند، رنگ‌های مختلفی، از جمله زرد و سرخ و آبی و امثالهم، دارند؛ اما یک نور بیشتر نیست و نور برق است.

اهل بیت علیهم‌السلام نیز به همین صورت هستند: «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»؛ لکن هر کدام یک مسئولیت و نحو عملی دارند. چهارده صحیفه بر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نازل شد که برنامه و دستورالعمل از طرف حق برای چهارده نور مقدس بود. هر کدام مهر شده از طرف حضرت اُحدیت بود که بر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم نازل شد. نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم صحیفه خودشان را باز کردند و به آنچه که از طرف حضرت حق نوشته شده بود عمل کردند. سیزده مورد دیگر را تحویل امیرالمؤمنین علیه‌السلام دادند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز صحیفه خودشان را باز کردند و آنچه که از طرف حق ثبت شده بود را عمل کردند و پس از خودشان تحویل حضرت زهرا علیها‌السلام دادند و ایشان نیز صحیفه مربوط به خودشان را باز کردند. به همین صورت ادامه پیدا کرد تا به حضرت بقیة الله علیه‌السلام رسید که آخرین صحیفه به ایشان منتقل شد و طبق آن عمل می‌کنند؛ اما همه‌شان نور واحد هستند و لذا روایات متعدد داریم، مخصوصاً در حجّیت خبر واحد، این روایات را نقل می‌کنند و در تعادل و تراجیح هم روایاتی که از اهل بیت علیهم‌السلام صادر شده است را مفصل در اصول نقل می‌کنند که «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»؛ همه‌شان نور واحد هستند.

در حجّیت خبر واحد نظرم هست که روایات متعددی در آنجا وجود دارد. یک روایت از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم می‌فرماید که «كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»^۱ و یا تعبیر دیگری که «أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ»^۲؛ همه ما محمد هستیم. روایت در این زمینه در آنجا وجود دارد. یک نور واحد هستند؛ لکن هر

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۶.

۲. همان.



کدام از آن‌ها یک مسئولیت و برنامه‌ای از طرف حضرت حق داشتند که به آن عمل می‌کردند.

منظور این است که آنچه که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد هستیم، بعینه باید در رابطه با فرد فرد ائمهٔ اطهار علیهم السلام معتقد باشیم. الآن هم در رابطه با حضرت بقیه الله علیه السلام به همین صورت است که آنچه در رابطه با پیغمبر صلی الله علیه و آله از حیث مقامات عالیّه و نورانیت و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ» شان معتقد هستیم، باید در رابطه با حضرت بقیه الله علیه السلام معتقد باشیم. منظور، این مطالب است؛ نه مرتبهٔ نبوت؛ چون مرتبهٔ نبوت مختص به خودشان است؛ اما ولایت خیر. ولایت اشرف از نبوت است. ولایت کلیه، به مراتب، اشرف از نبوت است. در نبوت که یکصد و بیست و چهار هزار نبی داشتیم؛ لکن اولوالعزم‌شان پنج یا شش نفر بودند. این اولوالعزم‌ها نیز ولایتشان مختلف بود. برخی دو حرف از ولایت و اسم اعظم را داشتند که مراد، ولایت باشد. برخی بیست و پنج تا؛ اما چهارده نور مقدس علیهم السلام، هفتاد و دو حرف یا در برخی روایات داریم که ولایتشان هفتاد و دو کتاب داشت.

در عالم وجود از ابتدای خلقت تا آخرین بقاء منظومه‌ها، کسی که دارای جمیع مراتب قرب به حق باشد، مختص به چهارده نور مقدس علیهم السلام است. روایات متعددی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله داریم که می‌فرماید اگر تمام انبیاء بودند، باید به من ایمان بیاورند. فعلاً به این مسئله نمی‌پردازیم.

در عالم وجود از
ابتدای خلقت
تا آخریت بقاء
منظومه‌ها، کسی
که دارای جمیع
مراتب قرب به
حق باشد، مختص
به چهارده نور
مقدس علیهم السلام است.



لزوم رعایت نظم

برادران، نظم را رعایت کنید. بنده مکرر در روایات اهل بیت علیهم‌السلام دیده‌ام امور مؤمنین باید منظم باشد،^۱ نظم داشته باشد. نظم داشتن در امور موجب توسعه در وقت است. مدارس که هست، بزرگان هستند، خدا ان شاء الله همه شما را زیر سایه امام زمان علیه‌السلام محفوظ بدارد؛ مخصوصاً مسئولینی که اعزّ مایملکشان که عمرشان باشد را مفت و مجانی تحت اختیار شما و برای سعادت و تکامل شما قرار می‌دهند. اساتیدی که هستند، مسئولین مدرسه که خدا همه آن‌ها را حفظ کند، هم این‌ها، ترقی و تعالی شماست، سعادت شماست، قرب شما به حق است. در آینده هر کدام از شما ان شاء الله یکی از مراجع شوید و نظم امور اسلام، قرآن و ولایت به دست شما باشد. به این امید دارند زحمت می‌کشند. شما احترام این بزرگواران را کاملاً باید داشته باشید.

زمانی که بنده کوچک بودم، حدوداً شاید نه سال داشتم، در خاطر دارم پدرم - خدا رحمتش کند - در اصفهان درس می‌خواند و آن زمان هم که این وسایل نبود، پیاده می‌رفتند یا با الاغ و قاطری می‌رفتند و می‌آمدند. ما در دولت‌آباد بودیم. ایشان شب جمعه به دولت‌آباد می‌آمدند و صبح جمعه به اصفهان برمی‌گشتند. پدر بزرگم، مادر بزرگم، عمویم اصرار می‌کردند که بمان و عصر یا فردا صبح برو. می‌گفت نه، من باید جمعه بروم که کارهایم را تنظیم کنم و شب شنبه پیش مطالعه‌ام را بکنم که فردا می‌خواهم برای درس بروم مهیا باشم. نزد حاج آقا رحیم ارباب می‌رفت. می‌گفت وقتی به آنجا می‌روم، هم پیش مطالعه کرده باشم و هم خستگی من رفع شده باشد و به درسم بچسبم. به هیچ عنوان حاضر نبود جمعه بماند و شب شنبه یا صبح شنبه سر درس برود. نه، با وجود اینکه اگر در آنجا می‌ماندند، نماز و منبر می‌رفتند؛ اما به هیچ عنوان حاضر

۱. «أَوْصِيكُمْ مَا وَجَّعْتُ لَكُمْ وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ» (بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶).



نبودند و به سراغ درس و بحثشان می‌رفتند. همه چیز را فدای درسشان می‌کردند. الحمدلله نتیجه هم گرفت.

نیم متر برف

پدرم در مدرسه آقا شیخ محمدعلی در امامزاده احمد بود. منزل حاج آقا رحیم ارباب خیلی دور بود. حدود نیم متر برف آمده بود. ایشان می‌گفتند درس را تعطیل نکردیم. بلند شدم از مدرسه آقا شیخ محمدعلی رفتم. موتور نبود، دوچرخه بود؛ اما ابداً موتور نبود. ماشین هم که هیچی نبود. در برف‌ها به منزل ایشان می‌رفتیم. درس را می‌خواندیم و برمی‌گشتیم. وقتی هم که می‌آمدیم به خاطر سرما خاک زغال تهیه می‌کردیم و کرسی درست می‌کردیم. برق نبود و چراغ هم چراغ نفتی بود.

آدم شو!

سابقاً در دهات خیلی دور می‌شنیدند که شهری هست و برو و بیایی دارد و خیلی اعیانی است. آن‌ها در دهات و چادر زندگی می‌کردند. مخصوصاً ایل‌نشین‌ها خیلی با زحمت زندگی می‌کردند. کسی در آنجا چوپان بود و گوسفند و شتر را می‌چراند. او خیلی شنید که شهر، فوق‌العاده دیدنی است. گفت من می‌خواهم به شهر بروم. یک پولی فراهم کرد و به شهر آمد. به شهر آمد و دید عجب بازاری است و چه لباس‌ها و چه غذاهایی است. خیلی عالی است. او می‌گشت و تماشا می‌کرد و غبطه می‌خورد که ما کجا زندگی می‌کنیم و این‌ها کجا زندگی می‌کنند. خداوند نعمت را بر این‌ها تمام کرده است.

به یک دربی رسید و دید که درب بسیار بزرگی است و یک اشخاصی هستند که کلاه سفید و سیاه بر سر دارند و به آنجا می‌روند و می‌آیند. عمامه را بلد نبود و می‌گفت کلاه سفید و سیاه بر سر دارند. بعد سؤال کرد و گفت: اینجا کجاست؟ گفتند: این آقایان روحانی هستند. گفت: روحانیت چیست؟ گفتند:



یک اشخاصی هستند که ملاً و باسواداند و چیزهای زیادی بلد هستند و به اینجا می‌روند و یاد می‌گیرند. گفت: عجب! من هم به آنجا بروم و یاد بگیرم. وارد شد و نگاه می‌کرد و دید که یک سالن بسیار بزرگی است و یک آقایی روی منبر است و از این کلاه‌های سفید و سیاه هم در اطراف منبر زیاد نشسته‌اند. او هم رفت و نشست و آقا هم درسشان را گفتند و آن‌ها هم بلند شدند و رفتند. او بلند شد و خدمت آقا رفت. آقا از منبر پایین آمد و نشست و سلام کرد. فرمودند: برادر، چه می‌خواهی؟ گفت: من آمده‌ام که ملاً شوم. گفت: اهل کجا هستی؟ گفت: مثلاً اهل فلان جا. چه چیزی بلدی؟ گفت: هیچی بلد نیستم. آقا به او نگاه کرد و دید که او خیلی حقیقت دارد و ساده هم هست و اگر چیزی به او بگوید مناسب نیست. کتابی برداشتند و جلوی او گذاشتند و گفتند: بیا جلو، می‌خواهی چه بشوی؟ گفت: می‌خواهم مثل این‌ها آقا شوم. گفت: خیلی خب، اینجا که این‌طور نوشته است، به این می‌گویند «الف»، بگو «الف». گفت: «الف». گفت: اینکه این‌طور نوشته‌اند و یک نقطه در زیر دارد، به آن «ب» می‌گویند، بگو «ب». گفت: «ب». فرمود: اینکه این‌طور دو تا نقطه در بالا دارد، به آن «ت» می‌گویند. گفت: آقا، برای من کافی است، من ملاً شدم، من آقا شدم. گفت: چطور آقا شدی؟ گفت: همه این کتاب‌ها را یاد گرفتم. آقا فرمود: چطور یاد گرفتی؟ گفت: همه این کتاب‌ها می‌گویند چوپان، آدم شو! بله، علم، مقدمه آدم شدن است. اصل این است که انسان آدم

... علم، مقدمه
آدم شدن است.
اصل این است
که انسان آدم
شود. ملاً شدن مهم
نیست. شیطان
چقدر عالم بود.
شمر بن ذی الجوشن
(لعنة الله عليه) یکی
از علمای برجسته
زمان خودش بود.